

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نغمه ی قلم
(سایبان - انتقاد از انسان)

نویسنده:

ابوالحسن اسدیپور

اردیبهشت سال ۱۳۶۰

سرشناسه : اسدپور، ابوالفضل، ۱۳۵۱
 عنوان و نام پدیدآور : نغمه‌ی قلم (باغبان - انتقاد از انسان) // نویسنده ابوالفضل اسدپور.
 مشخصات نشر : تبریز: انتشارات آذر تورک، ۱۳۹۵.
 مشخصات ظاهری : ۸۶ ص؛ ۱۴×۲۱ س.م.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۳-۳۵-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Short stories, Persian -- ۲۰th century :
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۵: ۷۳۳۴ س/ PIR۸۳۳۴
 رده بندی دیویی : ۳۸۴/۶۲:
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۶۲۵۹۴۱



نغمه‌ی قلم (باغبان و انتقاد از انسان)

ابوالفضل اسدپور

سال چاپ / ۱۳۹۵ / نوبت چاپ اول / قطع / رسی

شمارگان / ۱۰۰۰ / قیمت ۵۰۰۰ تومن / تعداد صفحه ۸۶

شابک / ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۳-۳۵-۶

مرکز فروش : تبریز- مابین سه راه طالقانی و تربیت - مجتمع تجاری استاد شهریار

طبقه پایین - پلاک ۴۶ - تلفن : ۳۵۵۴۷۵۱۰

فهرست

صفحه	عنوان
۴.....	مقدمه
۱۳.....	داستان (باغیان)
۳۳.....	داستان (انتقاد بر عقل - با - انتقاد از انسان)

مقدمه

شنیدن داستان را با لالایی های مادرانه شروع کردم. شدت علاقمندی ام به شنیدن داستان غیر قابل باور بود. هرگز از شنیدن داستان سیر نمی شدم، والدین عزیزم، مادر، زرگان، مهربانم، پدر بزرگ عزیز مادری ام، عموها و دایی های مهربانم، جد و زرگر، مادری ام، عموها و دایی های مهربان مادری ام، خاله عزیزم و عمه هایم و هر آشپز و فایمی ای، هر وقت که مهمان منزل ما بودند، وادار به داستان گفتن می کردم. شنیدن داستان آنان در تقویت قوه تخیل اثر گذاشته بود که قبل از پانهادن به دبستان خود چنان این استان شناسی گفتم. داستانهایی که می گفتم هر کدام را در نوارهای جداگانه ای ضبط کرده و رنگه می داشتم. برخی داستانهایم تخیلی و برخی دیگر برگرفته از خاطراتم بودند. برخی از داستانهایم نیز ادغامی از خاطرات و تخیلاتم بودند. داستانهایی که قبل از ورودم به دبستان به طور شفاهی گفتم و بعد، آنها را به رشته تحریر در آوردم عبارتند از:

۱- بیر آلمان پولوشوگی بیر سترچه (ترکی آذری)

۲- هاشم داینن آرئلاری (ترکی آذری)

۳- قارپز یا یارپز (ترکی آذری)

۴- قورباغا گولی (ترکی آذری)

اینها داستانها و خاطراتی بودند که آنها را قبل از ورودم به دبستان به طور شفاهی گفتم. از آنجا که ذاتاً عاشق داستان شنیدن و داستان نوشتن بودم به داستان نویسی ادامه دادم، به طوریکه تا پانزده سالگی ام ده ها داستان کوتاه نوشتم.

برخی از این داستانها عبارتند از:

- ۱- نزل یوللی گول (ترکی آذری)
- ۲- نه پنه لر - پنه ها (ترکی آذری - فارسی)
- ۳- اوروشن گنجی (ترکی آذری)
- ۴- چورک خانان ادران آخچادرالی قنر (ترکی آذری)
- ۵- قاپندان باغان اوغراس (ترکی آذری)
- ۶- قاپشنی آچان یار (ترکی آذری)
- ۷- زیبیل قابن سوروتدوین قنر (ترکی آذری)
- ۸- پیشیکلرین قاتیلی (ترکی آذری)
- ۹- بارماقدا اولان یازی (ترکی آذری)
- ۱۰- قارینز ساتان اوشاقلار (ترکی آذری)
- ۱۱- قرمزی اوخ (ترکی آذری)
- ۱۲- جنققش علی (ترکی آذری)
- ۱۳- فتحعلی عمی مین آغ انششکی (ترکی آذری)
- ۱۴- هجرت مؤمن (ترکی آذری - فارسی)
- ۱۵- باغبان (ترکی آذری - فارسی)
- ۱۶- جنگل (ترکی آذری - فارسی)

۱۷ - انعام عشق (فارسی)

۱۸ - ماهی قرمز ها عید ندارند (ترکی آذری - فارسی)

۱۹ - بابانوئل و بچه‌های قرن بیست و یکم (ترکی آذری - فارسی)

۲۰ - آی قنر منه ساتاشما (ترکی آذری)

۲۱ - من و چوپان دروغگو (فارسی)

۲۲ - ابکی بولداس بیرری ده لی بیرری ده لی اوغلی ده لی (ترکی آذری)

۲۳ - ترن اورک سوزلری

مادر عزیزم: از سماع طبع و داستان‌سرا بود که بیشتر از هر کس دیگری مرا با داستانهای عامیانه شاهنامه ایران و آذربایجان عزیزتر از جانم آشنا کرد. ایشان بزرگترین مشوقم در داستان‌نگاری داستان نویسی بوده است.

اولین داستانهایی که به صورت کتاب آنها را نوشتم داستان (باغبان) و داستان (انتقاد از عقل - یا - انتقاد از انسان) بوده است. این داستانها و همه داستانهای فوق الذکر یک بار در دوران ریاست جمهوری آیت الله هاشمی رفسنجانی (دولت سازندگی) مجوز قبل از چاپ دریافت کردند. آن زمان هیچ کدام به دلیل مشکلات مالی خانواده مؤلف چاپ و نشر نگردیدند. همه این آثار برای اولین بار در دوران ریاست جمهوری آقای دکتر خاتمی (دولت اصلاحات) مجوز قبل از چاپ دریافت کرده و برای چاپ و نشر آماده گردیدند، که باز هم بنا به دلایل مالی بیشتر به خاطر آتش گرفتن منزل پدری مؤلف و عدم آمادگی روحی به زیر چاپ نرفتند. قسمت ها و گزیده هایی از این آثار (در قالب معرفی آثار مؤلف) در برخی از هفته نامه های محلی آن زمان به چاپ رسیدند. در دولت آقای دکتر احمدی نژاد نیز تلاش بسیاری برای چاپ و نشر آثارم کردم که باز هم به دلایل مالی و عدم حمایت ارگان

و نهادهی موثق به چاپ و نشر آنها نشدم. امیدوارم در دولت آقای دکتر روحانی (دولت تدبیر و امید) بتوانم آثار خود را به چاپ و نشر برسانم.

ناگفته نماند داستان (باغبان) یک داستان واقعی و با چاشنی‌ای از تخیلات است. داستان (انتقاد از عقل - یا - انتقاد از انسان) نیز یک داستان تخیلی است که به واقعیت‌های تلخ و شیرین زندگی انسانها می‌پردازد. هر دو داستان در بهار سال ۱۳۸۰ نوشته شده و سالها بعد طی نامه شماره ۵۰۷/۱۴۶۳ به تاریخ ۷۷/۳/۵ در مجموعه‌ی (نغمه قلم) مجوز قبل از چاپ دریافت کرده است.

اگر حداد بزرگ یاری و عنایت فرمایند، تصمیم به چاپ و نشر همه این آثار و سایر آثارم گرفته‌ام. امیدوارم که در این کار فرهنگی در سایه‌ی مساعدت اساتید محترم علم و فرهنگ و آگاهان دلسوز جامعه فرهنگی موفق گردم و بتوانم خدمتی هر چند بسیار کوچک به تبلر فرهنگ کشور عزیزم ایران جذاب و آذربایجان زیبا بنمایم. بسیار خوشبخت خواهم بود اگر این آثارم، کودکان و نوجوانان گرامی ایران زیبا و آذربایجان عزیز را مفید و سازنده واقع بیافتد. در اینجا لازم است بگویم که می‌توانستم در این داستانها تغییراتی بیاورم، ولی به دو دلیل بدون کوچکترین تغییری اقدام به چاپ و نشر آنها نمودم.

آن دو دلیل عبارتند از:

اول اینکه، این داستانها برایم خاطره و یک نوع سند یادگاری از دوران کودکی و نوجوانی‌ام است.

دوم اینکه، به نظر اینجانب این داستانها زیباست و احتیاجی به اصلاح و ایجاد تغییر ندارند.

جا دارد در اینجا از دیر محترم ادبیات جناب آقای هریسی عزیز که اصلاحات ادبی این آثار را بر عهده داشته اند، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم. اگر ایشان به رحمت ایزدی پیوسته باشند در همین اثر از روح بزرگ ایشان، به نیکی و سپاسگزاری یاد می کنم، خداوند ایشان را در جوار رحمت و قرب خویش قرار دهد و اگر در قید حیات هستند که انشاءالله این چنین است، برای ایشان و خانواده محترم شان آرزوی سلامتی و توفیقات عالی را می نمایم.

یادم هست جناب آقای هریسی عزیز در آخر داستانم با خود کار قرمز رنگی چنین نوشته بودند:

آقای اسدپو عزیز، اگر به داستان نویسی ادامه دهید و در این زمینه مطالعه و تمرین و ممارست داشته باشید، داستان نویسی خوب و بزرگی خواهید شد. هر چند که اینجانب داستان نویسی خوب و بزرگی نشدم و نیستم، ولی شاگرد معلمی بزرگوار هستم که هرگز استاد را نادیده نگرفت و سرکوب نکرد. آن زمان من نیز در قالب شعر نو برای جناب آقای هریسی عزیز نوشتم:

اگر کافر و مرتد دینم بودم

ای معلم

ترا خدا می نامیدم

من کافر و مرتد دینم نیستم

من معلم را

متعلم یار ازل دیدم

من متعلم و معلم شناسم

من معلم را